مسلم بن عقيل (سفير انقلاب كربلا)

جواد محدّثى‏

خاندان با شرافت «بنى هاشم»، چهره‏هاى تاب‏ناك و شخصيت‏هاى ارزش‏مندى را به عنوان «الگو و اسوه» به جامعه بشرى تقديم كرده است. «مسلم بن عقيل»، يكى از اين الگوهاى حماسه و ايثار و دين‏دارى است كه در اين شماره با جلوه‏هايى از عظمت روح و ادب و فداكارى او آشنا مى‏شويم.

باشد كه اين‏گونه قهرمانان با ايمان، سرمشق ما و فرزندانمان قرار گيرند.

خاندان پاك‏

ابوطالب، عموى بزرگوار پيامبر و بزرگ مكه و طايفه بنى هاشم، چهار پسر داشت به نام‏هاى: عقيل، طالب، جعفر و على (ع).

مسلم، فرزند عقيل بود و عقيل نيز فرزند بزرگ ابوطالب. با اين حساب، مسلم بن عقيل، برادرزاده على بن ابى طالب (ع) و پسر عموى سيد الشهدا (ع) است. او نيز مانند همه افراد اين خاندان كه بزرگوار، كريم، شجاع، پاك و با شخصيت بودند، از برجسته‏ترين خصلت‏هاى انسانى برخوردار بود و در ميان جوانان بنى هاشم، يكى از رشيدترين و مؤمن‏ترين چهره‏ها به شمار مى‏رفت.

پيامبر خدا (ص)، او و پدرش را ستوده است. در سخنى كه از عقيل و پدرش ياد مى‏كند، از مسلم هم ستايش مى‏كند و خطاب به على (ع) مى‏فرمايد: «فرزند او (مسلم) كشته راه محبت فرزند تو خواهد شد. چشم مؤمنان بر او شك مى‏ريزد و فرشتگان مقرّب پروردگار بر او درود مى‏فرستند.»(1)

پيوند مضاعف‏

مسلم بن عقيل با امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) پيوند نَسَبى داشت، اما پس از آن‏كه افتخار يافت داماد اميرمؤمنان (ع) شود و يكى از دختران آن حضرت را به نام «رقيه» به همسرى بگيرد، اين پيوند مستحكم‏تر گشت و بر موقعيت او افزوده شد.

مسلم، در دوران امام على (ع) جوانى رشيد و پاك بود و به نقل برخى تواريخ، در دوران خلافت اميرالمؤمنين (ع)، عهده‏دار برخى منصب‏هاى نظامى در سپاه آن حضرت بود و در جنگ صفين حضور داشت و در كنار امام حسن و امام حسين و عبدالله بن جعفر، مأموريتى در جناح راست لشكر اسلام بر دوش داشت.

مسلم بن عقيل، پس از شهادت اميرمؤمنان على (ع)، سربازى فرمان‏بردار در خدمت امام حسن مجتبى بود و در دوران ده ساله امامت آن حضرت، در جهت اهداف متعالى اهل بيت (عليهم السلام)، ايفاى نقش مى‏كرد. پس از شهادت امام مجتبى (ع)، اين فرمان‏بردارى را در خدمت حضرت امام حسين (ع) ادامه داد، تا آن‏كه قضاياى كربلا پيش آمد و اوج فضايل و ايمان و شجاعت اين شخصيت بزرگوار نمايان گشت.

اين فصل از زندگى مسلِم را گسترده‏تر مطالعه مى‏كنيم.

پيش‏گام نهضت عاشورا

پس از مرگ معاويه در سال شصت هجرى و روى كار آمدن يزيد، از همه مردم بيعت گرفتند و با تطميع يا تهديد، اوضاع را به نفع يزيد سامان دادند. از جمله كسانى كه حاضر به بيعت با فرد بى‏صلاحيتى همچون يزيد بن معاويه نشد، حسين بن على (ع) بود، اما به دليل اين‏كه مى‏خواستند به زور از او بيعت بگيرند، به ناچار و براى اعتراض به خلافت ظالمانه و نامشروع يزيد، مدينه را ترك كرد و با خانواده و جمعى از خويشاوندانش به مكه رفت و بيش از چهار ماه در آن‏جا ماند و در اين مدت، به بيان اهداف خود و افشاى ستم‏ها و انحرافات بنى اميه پرداخت و با نامه‏هايى كه به كوفه و بصره مى‏نوشت، آنان را به حمايت خويش در راه مبارزه با طاغوت شام فرا مى‏خواند.

مردم كوفه نامه‏ها و طومارهاى متعددى به آن حضرت نوشتند و از امام دعوت كردند به كوفه بيايد و رهبرى آنان را بر عهده بگيرد. تعداد نامه‏ها با امضاهاى فراوان به هزاران مورد مى‏رسيد كه از آن حضرت مى‏خواستند با پشتيبانى مردم، يزيد را از خلافت خلع كند.(2)

حسين بن على (ع) تصميم گرفت به دعوت‏ها و اصرارهاى شيعيان كوفه پاسخ مثبت دهد، اما براى اين‏كه ارزيابى دقيق‏ترى از اوضاع كوفه و آمادگى مردم داشته باشد، ابتدا نماينده ويژه‏اى فرستاد تا وضع مردم را به آن حضرت گزارش دهد؛ اين نماينده، كسى جز «مسلم بن عقيل» نبود.

چرا مسلم بن عقيل؟

دليل انتخاب مسلم به نمايندگى از سوى امام حسين (ع) و اعزام به كوفه، علاوه بر خويشاوندى نزديك وى با آن حضرت، شجاعت، دلاورى، كاردانى، ايمان قوى و ثبات قدم او بود. حضرت در نامه‏اى كه به كوفيان نوشت و همراه مسلم فرستاد، وى را «برادر و فرد مورد اعتماد» خود ياد كرد و اين نشان دهنده صلاحيت بالاى اوست. در بخشى از اين نامه چنين آمده است:

«... اينك من برادرم، عموزاده‏ام و شخص مورد اعتمادم از خانواده خويش؛ يعنى مسلم بن عقيل را به سوى شما فرستادم و او را مأمور كردم كه از حال شما و از كار و نظرتان به من گزارش دهد. اگر به من چنين خبر دهد كه رأى بزرگان و صاحبان فضل و خرد شما، همانند چيزى است كه قاصدانتان گفتند و در نامه‏هايتان نوشته شده است، به خواست خدا به زودى به سويتان خواهم آمد... .»(3)

مسلم بن عقيل، دو راهنما از مكه انتخاب نمود و به سوى كوفه عزيمت كرد و پس از بيست روز با همه دشوارى‏هاى راه و شرايط نامناسب اجتماعى، خود را به كوفه رساند(4) و در خانه مختار ثقفى كه از شيعيان على بن ابى طالب (ع) بود، مستقر شد و به تدريج، تماس‏ها و برنامه‏هايش را به صورت مخفيانه آغاز كرد.

قيام پيش از موعد

بالاخره تلاش‏هاى مسلم بن عقيل به ثمر نشست و هزاران شيعه با او بيعت كردند. تشكّل نيروها و تهيه سلاح و آمادگى مردم، زمينه را براى آمدن امام حسين (ع) به كوفه فراهم ساخت. مسلم، طىّ نامه‏اى اوضاع مساعد و شرايط مناسب را به امام گزارش داد و از آن حضرت درخواست كرد هر چه زودتر خود را به كوفه برساند.

از سوى ديگر، وضع كوفه در اين مدت دگرگون گشت. با اوج‏گيرى نهضت نيمه مخفى مسلم در كوفه، يزيد والى آن را عوض كرد و به جاى نعمان بن بشير، يكى از چهره‏هاى خشن و سركوب‏گر به نام «ابن زياد» را به امارت كوفه منصوب نمود. «عبيد الله بن زياد» كه با مأموريت سركوب و قلع و قمع نهضت وارد كوفه شده بود، عده‏اى را با تطميع، از دور و بر مسلم پراكنده ساخت.

مسلم، از خانه مختار به خانه هانى بن عروه - از چهره‏هاى سرشناس و با نفوذ شيعه در كوفه - نقل مكان كرد، ولى ارتباطات، رفت و آمدها و قول و قرارهاى مخفى وى ادامه داشت، تا آن‏كه يك جاسوس از سوى والى كوفه، محل اختفاى مسلم را شناسايى كرد و به ابن زياد گزارش داد.

هانى را به دارالاماره احضار كردند و پس از بازخواستى تند و خشن، او را مظلومانه به زندان افكندند تا بعداً در باره‏اش تصميم بگيرند. نيروهاى ابن زياد، در فكر حمله به خانه هانى و دست‏گيرى مسلم بن عقيل بودند كه وى مصمم شد زمان قيام را جلو بيندازد. با نيروهايش كه به چهار هزار نفر مى‏رسيدند، خروج كرد و با آرايش آنها، دستور حمله به طرف قصر «ابن زياد» داد.(5)

ابن زياد، شرايط را «فوق العاده» اعلام كرد و در داخل قصر پناه گرفت و به فكر دفاع از خود بر آمد.(6)

بعد از اندك زمانى، ابن زياد با به كار بستن شيوه‏هاى ارعاب، تهديد، فريب و بهره‏گيرى از رؤساى قبايل و چهره‏هاى سرشناس و نيز ايجاد وحشت در دل مردم - كه شرح آنها در اين مختصر نمى‏گنجد - توانست بر اوضاع مسلط شود و مردم را از گرد مسلم بن عقيل پراكنده سازد و كار به جايى رسيد كه در واپسين شبِ حضور مسلم در كوفه، پس از اقامه نماز جماعت، وقتى او خواست از مسجد بيرون برود، مشاهده نمود تنها مانده و هر كس براى حفظ جان خويش به خانه خود رفته است. حتى يك نفر هم همراهش نبود كه او را به جايى راهنمايى كند.(7) خانه هانى هم كه ناامن بود و خود هانى هم حضور نداشت تا با هوادارانش از مسلم دفاع كند، وى در زندان بود و بعد از مسلم، او را نيز به شهادت رساندند.

حماسه در غربت‏

داستان غريبى مسلم بن عقيل و تنها ماندنش در كوفه، ماجراى تلخ و غم انگيزى است.

پناه بردن او به خانه زنى شيعه به نام «طوعه» كه وقتى او را شناخت، به خانه‏اش راه داد و از وى پذيرايى كرد، مشهور است.

آن زن فداكار، به وظيفه خويش در مقابل نماينده امام حسين (ع) به خوبى عمل كرد و در خدمت به مسلم هيچ كوتاهى نكرد. مسلم بن عقيل، همه آن شب را - كه شب آخر عمرش بود - به تهجّد و عبادت گذراند.

وقتى پسر طوعه كه از هواداران ابن زياد بود، به خانه آمد و ماجرا را فهميد، صبح زود به دارالاماره رفت و گزارش داد. وقتى خبر به گوش والى رسيد، دستور داد نيروهايى براى دست‏گيرى مسلم به خانه طوعه بروند. خانه محاصره شد. مسلم شمشير بر گرفت و از خانه بيرون آمد و تصميم گرفت نبرد كند.

يك تنه با انبوه سپاه دشمن كه محاصره‏اش كرده بودند، به نبرد پرداخت و شجاعانه جنگيد. در هنگام نبرد، در شعر و رجزى خطاب به خودش چنين مى‏گفت:

«اين مرگ است، هر چه مى‏خواهى بكن، بى‏شك جام مرگ را خواهى نوشيد. براى فرمان خدا شكيبا باش، كه حكم خداوند در ميان بندگان جارى است... .»(8)

نيروهاى كمكى براى پشتيبانى گروه مهاجم به سمت مسلم بن عقيل آمدند، ولى او مردانه با همه آنان مى‏جنگيد و آماده بود تا پاى جان و تا آخرين قطره خون مقاومت كند. باز هم شعر و رجز مى‏خواند، با اين مضامين كه:

«سوگند خورده‏ام كه جز آزاد مرد كشته نشوم، هر چند كه مرگ را چيز ناخوش‏آيندى ببينم. بيم آن دارم كه به من دروغ گفته، يا فريبم داده باشند. بالاخره اين آب خنك، با آب گرم درياى تلخ در مى‏آميزد. پراكندگى خاطر را بزداى، با تمركز و استقرار بجنگ، كه هر كس اين روز سخت را ملاقات خواهد كرد.»(9)

سرانجام با نيرنگ مأموران، مسلم را داخل يك گودال انداختند و از هر طرف بر سر او شمشير زدند و دست‏گيرش كردند.

فرجام سرخ‏

مسلم بن عقيل، اين قهرمان نستوه و مبارز با ايمان را كه قلبى مالامال از عشق حسين بن على (ع) داشت، نزد ابن زياد بردند. آن بزرگوار بيش از آن‏كه به فكر خود باشد، در انديشه مولاى خويش و خاندان او بود كه در پى نامه‏اش از مكه به سمت كوفه حركت كرده‏اند؛ كوفه‏اى كه دگرگون شده و هواداران و بيعت كنندگان، پيمان شكسته و به خانه‏ها خزيده‏اند و اكنون مسلم، پيش‏آهنگ اين نهضت، مجروح و دست بسته در اختيار والى خون آشامى همچون ابن زياد گرفتار است.

مسلم، هنگام ورود به قصر، سلام نكرد، زيرا ابن زياد را به رسميت نمى‏شناخت. برخوردها و گفت و گوهاى تندى ميان اين اسير آزاده و حاكم سنگ‏دل كوفه گذشت. هر چه ابن زياد مى‏گفت، مسلم جوابى كوبنده به او مى‏داد. به ناچار ابن زياد دستور داد او را بكشند.(10)

مسلم بن عقيل را به بالاى دارالاماره بردند، در حالى كه نام خدا بر زبان داشت، ذكر و تكبير مى‏گفت و بر خاندان پيامبر درود مى‏فرستاد. گروهى هم بيرون از كاخ، منتظر نتيجه كار بودند.

با تيغ جور، گردن مسلم بن عقيل را زدند و سر پرشورش را از پيكر جدا كردند و بدن مقدس او را از آن بالا به زير افكندند.(11) شهادت او در روز عرفه، نهم ذى الحجه سال شصت هجرى بود.

زمانى خبر شهادت مسلم بن عقيل به سيد الشهدا (ع) رسيد كه وى از مكه بيرون آمده و در راه كوفه بود. آن حضرت طى سخنانى و از جمله درباره مسلم بن عقيل، اين شهيد سرافراز، چنين فرمود: «خدا مسلم را رحمت كند، او به رحمت و رضوان خدا شتافت و تكليفش را ادا كرد و آن‏چه بر دوش ماست، باقى مانده است.»(12)

سپس فرزندان او را كه در كاروان حسينى بودند، مورد تفقّد قرار داد و دست محبت بر سر دخترش كشيد.

فرزندان مسلم‏

مسلم بن عقيل فرزندانى رشيد، با ايمان و شهادت طلب تربيت كرده بود. در حادثه كربلا، چند تن از برادران و برادرزادگانش از «آل عقيل» در ركاب امام حسين (ع) بودند و به شهادت رسيدند. در شب عاشورا كه امام (ع) آخرين سخن‏رانى را در جمع يارانش ايراد مى‏كرد و آنان را از شهادتشان در فردا آگاه مى‏ساخت، خطاب به عموزادگانش؛ يعنى فرزندان عقيل فرمود: شما شهيد داده‏ايد، شهادت مسلم براى شما بس است، اجازه مى‏دهم شما برويد. اما آنان يك صدا فرياد زدند: ما در كنار تو مى‏مانيم و جان خويش را فداى تو مى‏كنيم تا وارد بهشت شويم. بدا زنده ماندن پس از تو!

دو تن از فرزندان مسلم بن عقيل در ركاب امام حسين (ع) به شهادت رسيدند و دو تن ديگر كه خردسال بودند، به اسارت نيروهاى ابن زياد در آمدند. آنان را به كوفه برده و تحويل والى دادند. حدود يك سال در زندان ابن زياد به سر بردند و سرانجام با كمك زندان‏بان پير كه هوادار اهل بيت بود، از زندان گريختند؛ اما دوباره دست‏گير شدند و ابن زياد دستور قتل آنها را صادر كرد.

ماجراى شهادت فرزندان مسلم بن عقيل نيز بسى جان‏سوز و تكان دهنده است.(13) قبر مطهّر ابراهيم و محمد، طفلان مسلم، اكنون در سرزمين عراق و در مزار شيعيان است.

مزار شهيد

مسلم بن عقيل، شجاعانه در دفاع از حق و امام خويش مبارزه كرد و به فيض شهادت رسيد. هم اكنون حرم با صفاى او در پشت مسجد جامع كوفه، با ضريحى نفيس و گنبدى طلايى، زيارت‏گاه دل‏باختگان خاندان عصمت و طهارت است. قبر مطهّر «هانى» نيز نزديك حرم حضرت مسلم مى‏باشد. مزار اين دو شهيد فداكار، نشانى از حماسه و غيرت دينى و ايمان مكتبى است كه به زائران الهام مى‏بخشد و چون نگينى در شهر كوفه مى‏درخشد.

پي نوشت ها:

1) عبدالله مامقانى، تنقيح المقال، ج 3، ص 214.

2) شيخ عباس قمى، نفس المهموم، ص 36.

3) شيخ مفيد، ارشاد، ص 204.

4) مقرّم، مقتل الحسين، ص 166.

5) ابن اثير، كامل، ج 4، ص 30.

6) مقتل خوارزمى، ج 1، ص 206.

7) بحارالانوار، ج 44، ص 350.

8) هو الموت، فاصنع ويْكَ ما انت صانعٌ...: (مقرّم، مسلم بن عقيل، ص 164).

9) ابو الفرج اصفهانى، مقاتل الطالبيّين، ص 103.

10) مقرّم، مقتل الحسين، ص 189.

11) شيخ مفيد، ارشاد، ج 2، ص 62.

12) شبّر، جلاء العيون، ج 2، ص 52.

13) شيخ عباس قمى، منتهى الامال، ج 1، ص 78 - 76.